



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۱

عجب ای ساقی جان، مطرب ما را چه شده ست؟
هله چون می‌نزد ره؟ ره او را که زده ست؟

او ز هر نیک و بد خلق چرا می‌انگد؟
بد و نیک همه را نعره مطرب مددست

دف دریدست طرب را، به خدا بی دف او
مجلس یارکده بی دم او بارکده ست

شهر غلبیر^(۱) گهی دان که شود زیر و زیر
دست غلبیرزنش سُخره^(۲) صاحب بلدست

خیره کم گوی، خمش، مطرب مسکین چه کند
این همه فتنه آن فتنه گر خوب خدست^(۳)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۶۳

آهوی مشک ناف من برهد
ناگه از دام چرخ مکاری

شمس تبریز کز شعاع ویست
شمس همراه چرخ دَواری

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۲

عقدیهی که آن بر گوی ماست سخت
که بدانی که خُسی^(۴) یا نیکبخت؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲

غلبیرم اندر دست او دردست می گرداندم
غلبیر کردن کار او غلبیر بودن کار من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۳

زیر دیوار وجود تو، تویی گنج گهر
گنج ظاهر شود ار تو زمین برخیزی

آن قراضه^(۵) ازلی ریخته در خاک تنست
کو قراضه تک غلیبر تو، گر می‌بیزی^(۶)؟

تیغ جانی تو برآور ز نیام^(۷) بدنت
که دو نیمه کند او قرص قمر از تیزی

تیغ در دست درآ در سر میدان ابد
از شب و روز برون تاز چو بر شب‌بیزی^(۸)

آب حیوان بکش از چشمه به سوی دل خود
زانکه در خلقت جان بر مثل کاریزی^(۹)

ور نتانی بگریز آبر شه شمس الدین
کو به جان هست ز عرش و به بدن تبریزی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۲

نقش بند جان که جانها جانب او مایست
عاقلان را بر زبان و عاشقان را در دست

آنکه باشد بر زبانها لا اُجِبُ الْآفِلِينَ*
باقیاتُ الصّٰلِحٰتِ** است آنکه در دل حاصلست

دل مثال آسمان آمد، زبان همچون زمین
از زمین تا آسمانها منزل بس مشکست

دل مثال ابر آمد، سینهها چون بامها
وین زبان چون ناودان، باران از آنجا نازلست

آب از دل پاک آمد تا به بام سینهها
سینه چون آلوده باشد، این سخنها باطلست

در دل و کشتی نوح افکن درین طوفان تو خویش
دل مترسان ای برادر، گرچه منزل هایلست^(۸)

از هوای خویش ترس و از حوادث تو مترس
کاین هوا از سحر و علت صد چو چاه بابلست

این هوا اندر کمین باشد، چو بیند بی‌رفیق
مرد را تنها بگوید هین که مرد غافلست

وصل خواهی با کسان بنشین که ایشان واصلند
وصل از آن کس خواه باری کو به معنی واصلست

*** قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۶**

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.

ترجمه فارسی

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره ای دید، گفت: این پروردگار من است؛ هنگامی که ستاره (افول)
غروب کرد، گفت: من (افول) غروب کنندگان را دوست ندارم.

ترجمه انگلیسی

When the night covered him over, He saw a star: He said: "This is my Lord." But when it set, He said: "I love not those that set."

**** قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۶**

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا.

ترجمه فارسی

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی نیکی های ماندگار (اعمال صالح) نزد پروردگارت از
جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

ترجمه انگلیسی

Wealth and sons are allurements of the life of this world: But the things that endure, good deeds, are best in the sight of thy Lord, as rewards, and best as (the foundation for) hopes.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲

همچو آینه شوی خامش و گویا تو اگر
همه دل گردی و بر گفت زبان نستیزی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۸

الْمَنَّةُ لِلَّهِ كَهْ ز پیکار رهیديم
زین وادی خم در خم پر خار رهیديم

زین جان پر از وهم کژاندیشه گذشتیم
زین چرخ پر از مکر جگرخوار رهیديم

دکان حریصان به دغل رخت همه برد
دکان بشکستیم و از آن کار رهیديم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۴۷

استیزه مکن مملکت عشق طلب کن
کاین مملکت از ملک الموت رهند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰

جمله عالم آکل^(۱۱) و ماکول^(۱۲) دان
باقیان را مقبل و مقبول دان

این جهان و ساکنانش منتشر
وان جهان و سالکانش مُستمر

این جهان و عاشقانش مُنقطع^(۱۳)
اهل آن عالم مُخلد^(۱۴) مُجتمع

پس کریم آنست کو خود را دهد
آب حیوانی که ماند تا ابد

باقیاتُ الصّالحاتُ *** آمد کریم
رسته از صد آفت و اخطار^(۱۵) و بیم

گر هزاران اند، یک کس بیش نیست
چون خیالاتی عددانديش نیست

اَكل و ماکول را حلق است و نای
غالب و مغلوب را عقل است و رای

حلق بخشید او عصای عدل را
خورد آن چندان عصا و حَبِل^(۶۶) را ****

واندرو افزون نشد ز آن جمله اَكل
زانکه حیوانی نبودش اکل و شکل

مر یقین را چون عصا هم حلق داد
تا بخورد او هر خیالی را که زاد

پس معانی را چو اعیان حلقهاست
رازق حلق معانی هم خداست

پس ز مه تا ماهی هیچ از خلق نیست
که به جذب مایه او را حلق نیست

حلق جان از فکر تن خالی شود
اَنگهان روزیش اجلالی شود

شرط، تبدیل مزاج آمد، بدان
کز مزاج بد بود مرگ بدان

چون مزاج آدمی گلخوار شد
زرد و بدرنگ و سَقیم^(۶۷) و خوار شد

چون مزاج زشت او تبدیل یافت
رفت زشتی از رخس، چون شمع تافت

دایه‌ای کو طفل شیرآموز را
تا به نعمت خوش کند پَدفوز^(۶۸) را؟

گر ببندد راه آن پستان بر او
برگشاید راه صد پستان بر او

زانکه پستان شد حجاب آن ضعیف
از هزاران نعمت و خوان و رَغِيف^(۱۹)

پس حیات ماست موقوف فطام
اندک اندک جهد کن تَمَّ الْكَلَامِ^(۲۰)

*** قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۷۶

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا

ترجمه فارسی

و آنان که هدایت یافته اند، خدا بر هدایتشان می افزاید، و نیکی های ماندگار (اعمال صالح) نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ بازدهی نیکوتر است.

ترجمه انگلیسی

And Allah doth advance in guidance those who seek guidance: and the things that endure, Good Deeds, are best in the sight of thy Lord, as rewards, and best in respect of (their) eventual return

*** قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۷۵

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا.

ترجمه فارسی

بگو: هر کس در گمراهی است، (و اصرار بر آن داشته باشد)، (خدای) رحمان [بر پایه سنت جاری خود] حتماً گمراهی او را می افزاید، (یعنی، به او مهلتی می دهد، تا در گمراهی پیش رود) تا زمانی که آنچه را به آنان وعده داده اند، ببینند، یا عقوبت و شکنجه [در دنیا] را یا وقوع رستاخیز را؛ پس بزودی خواهند دانست چه کسی جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان تر است؟!

ترجمه انگلیسی

Say: "If any men go astray, (Allah) Most Gracious extends (the rope) to them, until, when they see the warning of Allah (being fulfilled) – either in punishment or in (the approach of) the Hour, – they will at length realise who is worst in position, and (who) weakest in forces!

*** قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۴۴، ۴۵

فَأَلْفَوْا جِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

فَأَلْفَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵)

ترجمه فارسی

پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.» (۴۴)

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید.
(۴۵)

ترجمه انگلیسی

So they threw their ropes and their rods, and said: "By the might of Pharaoh, it is we who will certainly win!" (44)

Then Moses threw his rod, when, behold, it straightway swallows up all the falsehoods which they fake!
(45)

- (۱) عَلَبِير: غربال، الک
(۲) سُخْرَه: ذلیل و مقهور و زیردست
(۳) خَد: رخسار، گونه، چهره
(۴) خَس: خار، خاشاک، پست و فرومایه
(۵) قُرَاضَه: براده های آهن و طلا
(۶) بَبْرِيْدِن: بیختن، چیزی را غربال کردن، چیزی را در غربال یا موبیز ریختن و تکان دادن که نرمه آن بیرون بیاید و نخاله‌اش باقی بماند
(۷) نِيَام: غلاف شمشیر و خنجر
(۸) شَبْدِيْز: در اینجا به معنی اسب، نام اسب خسروپرویز بوده که گویند چون رنگ آن سیاه بوده شب‌دیز نامیده شد. مرکب از شب و دیز به معنی سیاه، شب رنگ، سیاه فام
(۹) کَارِيْز: مجرای آب روان در زیر زمین، قنات
(۱۰) هَائِل: ترسانند، ترس‌آور، هولناک
(۱۱) اَكَل: خورنده
(۱۲) مَأْكُوْل: خورده شده
(۱۳) مُنْقَطِع: بریده، گسسته، متفرق
(۱۴) مُخَلَّد: جاودان
(۱۵) اَخْطَار: جمع خطر
(۱۶) حَبِل: ریسمان
(۱۷) سَقِيْم: نادرست، مریض، بیمار
(۱۸) يَدْفُوْز: نوزاد و کودک شیرخواره
(۱۹) رَغِيْف: گرده نان، قرص نان
(۲۰) تَمَّ الْكَلَام: سخن به پایان رسید